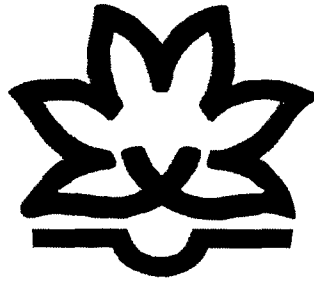


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دانشگاه ارومیه

عنوان پژوهش :

نوسازی و تحول نظام آموزشی در عصر رضا شاه پهلوی

دانشجو :

ربابه نیک بین

کارشناسی ارشد تاریخ

استاد راهنما :

دکتر علیرضا ملائی توانی

اتحادیه انجمن‌های تخصصی ایران  
تاسیس ۱۳۸۸

شهریور ۱۳۸۸

۱۳۸۶۵۶

۱۳۸۸/۴/۸

## تقدیر و تشکر

در آغاز کار تصور نمی کردم بتوانم از عهده این مسوولیت برآیم. ولی با لطف خداوند و در سایه راهنمایی استادان عزیز و دلسوزم این کار به نتیجه رسید. در طول تحصیل، آقایان دکتر سالاری، دکتر بیات، دکتر ملایی دکتر دیزجی دکتر طالعی و دکتر ارجمندزاده زحمات زیادی متقبل شده اند و در محضر این عزیزان کسب فیض نمودم. بر خود لازم می دانم از تمامی این بزرگواران تشکر نمایم.

دکتر ملایی به عنوان استاد راهنما، نقش زیادی در به ثمر رسیدن پایان نامه داشته اند و در تمامی مراحل با راهنمایی های بی دریغ خود، به پیشرفت کار کمک کرده اند. دکتر سالاری و دکتر چمنکار نیز به عنوان استادان داور با انتقادهای و راهنمایی های ایشان به پر باری پایان نامه، کمک نموده اند.

در پایان از حمایت های همسر عزیزم نیز نهایت تشکر را دارم و از خداوند متعال توفیق روز افزون این عزیزان را خواستارم.

پایان نامہ سرگرم خانم سیدین  
به تاریخ ۱۱/۱۲/۸۴ شماره ۱۵-۸۴۶ مورد پذیرش هیات محترم  
داوران با رتبه و نمره ۱۷۱۲۵ قرار گرفت.  
سیاف بھٹو ہفڈ۔ ہیٹ ریٹج ہرم

1- استاد راہنما و رئیس هیئت داوران:

دکتر علی رضا سلطان

2- استاد مشاور:

3- داور خارجی:  
دکتر علی رضا سلطان (48)

4- داور داخلی:

دکتر مهر جعفر چمنی

5- نماینده تحصیلات تکمیلی:

دکتر مسعود بیاض

## فهرست مندرجات

۱	مقدمه
۴	چکیده
۵	سخنی در باره منابع
۸	فصل اول: نظام آموزشی در ایران قبل از مشروطه
۸	مکاتب و مدارس آموزش سنتی
۱۲	مدارس آموزشی به سبک جدید و مشکلات آنها
۱۶	مدارس جدید دخترانه
۱۸	انجمن معارف و حوزه فعالیت آن
۲۲	مدارس خارجی
۲۶	فصل دوم: نظام آموزشی بعد از مشروطه
۲۶	مشروطه و تاثیر بر امر آموزش
۲۸	آموزش در قانون اساسی
۳۰	مدرسه علوم سیاسی
۳۱	مسئله اعزام دانشجویان
۳۶	فصل سوم: مبانی نظری تحولات آموزشی قبل از نوسازی
۳۶	شرایط داخلی و اندیشه اصلاحات
۳۷	نشریات و آرای روشنفکران درباره اصلاحات آموزشی
۴۷	فصل چهارم: برنامه ها و سیاستهای نوسازی آموزشی
۴۷	تحولات سازمانی وزارت معارف
۴۸	یکپارچگی نظام آموزشی
۵۰	یکسان سازی نظام آموزشی
۵۵	سیاستهای حکومتی و جهت گیری محتوای درسی
۵۷	توجه به تحصیلات متوسطه

۶۱  
۶۲  
۶۷  
۶۹

الگوهای آموزشی غربی  
حضور زنان در نظام آموزشی  
آموزش بزرگسالان  
مدارس خارجی

۷۴

فصل پنجم: نوآوری در برنامه های آموزشی

۷۴

جایگاه ورزش در مدارس  
پیشرفت موسیقی در مدارس  
حذف روحانیت از نظام آموزشی  
روحانیون و تحصیلات عالی  
آزمون گیری از طلاب  
موسسه و عظم و خطابه  
سازماندهی افکار عمومی

۸۱

۸۲

۸۴

۸۵

۸۷

۹۰

فصل ششم: نظام تربیت معلم

۹۰

توسعه نظام آموزشی و مساله تامین نیروی معلم  
مراکز تربیت معلم  
رتبه ها و رشته های فارغ التحصیلان  
توجه به دروس تربیتی در دارالمعلمین

۹۳

۹۵

۹۶

۹۸

فصل هفتم: دانشگاه

۹۸

۱۰۰

ضرورت طرح تاسیس دانشگاه  
گزینش دانشجو و رشته های تحصیلی آنان

۱۰۴

فصل هشتم: اعزام دانشجو

۱۰۴

تغییر در تعداد و رشته های اعزامی

۱۰۸

نتیجه

ضمیمه

۱۱۴

منابع و مأخذ

## مقدمه

نظام آموزشی در هر جامعه ای به عنوان یکی از نمادهای مدنی می تواند نشان دهنده سمت و سوی تفکر سیاسی و اجتماعی و فرهنگی آن جامعه باشد که در قالب مواد درسی و از طریق معلمان این نظام عرضه می گردد.

هر اندازه حکومت متمرکز و قدرتمند باشد، به همان میزان سازمان ها و نهادها رنگ و بوی دولتی خواهد داشت. در چنین جوامعی نفوذ و نظارت دولت بر ارکان جامعه و دخالت در آن ها کاملاً مشهود است. از آن جا که نظام آموزشی به عنوان نهادی که می تواند اهداف و سیاست های دولت ها را از طریق آموزش و پرورش نسلی متعهد و مومن نسبت به نظام برآورده سازد و یا نقشی کاملاً منفی در این زمینه ایفا نماید، همیشه مورد توجه بوده و حکومت ها تلاش کرده اند این نظام را تحت کنترل خود در آورند.

در تاریخ معاصر ایران قبل از تغییر و تحولات در امر آموزش، این نظام به شکل سنتی توسط علما و روحانیون اداره می شد. با ورود الگوهای جدید آموزشی و سپس وقوع مشروطه این نظام دچار تغییراتی گردید که تحقق یافتن این تغییرات از طریق تصویب قوانین صورت رسمی پیدا کرد. اما ناکامی های مشروطه نتوانست آن ها را به سرانجام برساند. به دنبال شکست مشروطه و سرخوردگی روشنفکران شرایط جدیدی در جامعه بوجود آمد که افقهای روشنفکری و روشنگری را فراتر از نظام مشروطه برد. بحران های سیاسی به دنبال خود بحران های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را به بار آورد. در نتیجه روشنفکران جامعه را نیازمند اصلاحات و تغییرات اساسی یافتند. این اصلاحات باید به گونه ای

صورت می گرفت که جامعه ای کاملا متمایز از دوره قبلی به وجود می آورد. برای رسیدن به این آرمان نسلی جدید با شاخصه هایی نو لازم بود تا لزوم انجام اصلاحات را درك کرده و هماهنگ با نظام جدید حرکت نمایند. از این رو نظام آموزشی مورد توجه قرار گرفت و اصلاحات و نوسازی آموزشی در صدر اصلاحات مدنی جای گرفت.

دسته ای از روشنفکران بر لزوم بالا بردن سطح سواد عمومی و آموزش ابتدایی و برخی بر تحصیلات عالی تاکید می کردند. آن چه مهم و نکته اشتراك اندیشه این روشنفکران بود توجه به نظام آموزشی و لزوم تغییرات در آن بود که شامل برنامه های تربیت بدنی، آشنا کردن مردم با نیازهای کشور جهت پیشرفت و ترقی، اهمیت دادن به زبان فارسی به عنوان عامل وحدت بخش، توجه به مسایل تربیتی در مدارس خصوصا در سطح ابتدایی، تاکید بر حضور زنان در عرصه های اجتماعی و فرهنگی و غیره می شد. نظام آموزشی مورد نظر اینان برخاسته از نیازها و انتظارات جدید بود که جامعه ای منسجم و یکدست تحت نظارت دولتی متمرکز را می طلبید.

برای جامعه جدید که قرار بود از الگوهای غربی پیروی کند، ارزش هایی لازم بود که بتواند جای مفاهیم وحدت بخش سنتی را پر کرده و شهروندانی با شاخصه های فکری جدید و یکسان تربیت نماید. یکی از لازمه های رسیدن به این هدف حذف روحانیون از مجراهای آموزشی بود که سال ها در کسوت معلمی ارزشهای دینی و سنتی جامعه را آموزش داده بودند.

از طرفی هم ضرورت های عصر و حوادثی که صورت می گرفت و معمولا در قالب شورش ها استقلال کشور را در معرض خطر قرار می داد، ایجاب می کرد تا از همان پایه های ابتدایی آموزش مفاهیم وحدت بخش جدید آن هم تحت کنترل و توسط دولت صورت گیرد و این کار از عهده معلمان سنتی خارج بود. پس لازم بود معلمان جدیدی که تربیت شده نظام جدید باشند فرهنگ جدید را از طریق مدارس تعمیق بخشند. به این ترتیب بسترهای موجود و نیازها و ضرورت های جدید لزوم تغییر و اصلاح در حوزه آموزشی را مطرح کرد که با روی کار آمدن حکومت رضاشاه و در کنار آن طیف جدیدی از روشنفکران، نظام آموزشی با آرمان ها و سیاست های جدیدی روبرو گردید که نهایتا چهره و اهداف آن را نسبت به



دوره قبل تغییر داد.

اگرچه از این دوره منابع زیادی به جا مانده و کتابها و تحقیقاتی هم در این زمینه نوشته شده اند، اما در آنها بیشتر به روایت اقدامات حکومت رضاشاه در این زمینه اشاره شده است و نقش روشنفکران و مجلات به عنوان نظریه پردازان تغییرات نادیده گرفته شده و توجهی به انتظارات جامعه نیز نشده است.

با توجه به این مقدمات نقطه عزیمت این پژوهش پاسخ به این سوال اصلی است که چرا نظام آموزشی ایران در عصر رضاشاه دچار تغییر و تحول گردید و این تحولات از چه مبانی فکری و نظری برخوردار بود؟

از این رو فرضیه اصلی پژوهش این است که تغییرات آموزشی در عصر رضاشاه ناشی از تحولات، انتظارات و ضرورت های جامعه مبنی بر ایجاد ملتی واحد بود. نقطه تمرکز پژوهش بررسی و تحلیل نظرات روشنفکران و مجلات در فاصله سقوط مشروطه تا تثبیت حکومت رضاشاه و انجام اصلاحات، یعنی سالهای ۱۲۹۹ - ۱۳۰۴ ش. می باشد.

این پژوهش در سه مقطع زمانی و در هشت فصل تنظیم شده است که فصل اول به بررسی نظام آموزشی سنتی و فصل دوم به تاثیر مشروطه بر نظام آموزشی پرداخته است. فصل سوم به تبیین مبانی نظری نوسازی آموزشی توجه دارد که فصول بعد از آن نیز به توصیف و سپس تحلیل برنامه های نوسازی می پردازند.

پژوهش موجود با عنوان تحول و نوسازی نظام آموزشی در عصر رضاشاه، با استفاده از روش توصیفی تحلیلی و بر مبنای گردآوری داده‌ها به صورت کتابخانه‌ای و در صورت لزوم اسنادی، صورت گرفته است. پژوهش در صدد است با استفاده از اطلاعات به دست آمده، به سوالاتی چون؛ چرا نظام آموزشی ایران در عصر رضاشاه دستخوش تغییر شد؟ این نوسازی از چه مبانی فکری و معرفتی برخوردار بود؟ و این که چه سیاست‌ها و برنامه‌هایی در راستای نوسازی آموزشی اعمال شد؟ پاسخ گوید.

فرضیه اصلی در پژوهش، تحت عنوان: تحولات نظام آموزشی در عصر رضاشاه در راستای تغییرات، انتظارات و ضرورت‌های جامعه، از جمله، ایجاد ملتی واحد از طریق نظام آموزشی یکدست صورت گرفت، کمک می‌کنند.

منابعی که از آنها استفاده شده، معمولاً توسط کارگزاران و شاهدان عینی نگاشته شده‌اند. روزنامه‌ها و مجلات عصر مورد نظر هم، به عنوان منابع دست اول که بیشتر منعکس کننده نظرات و دیدگاه‌های روشنفکران بودند، مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

پژوهش در هشت فصل تنظیم شده است که دو فصل اول و دوم، به عنوان پیش زمینه، جهت روشن شدن وضعیت نظام آموزشی ایران قبل از نوسازی در عصر رضاشاه، مطرح شده‌اند. فصل سوم بیان کننده شرایط جامعه ایران و زمینه‌های فکری نوسازی آموزشی، می‌باشد. فصول چهار تا هشت، دربردارنده برنامه‌ها و عملکردهای نوسازانه دولت و تغییرات صورت گرفته، هستند.

نتیجه یافته‌ها، به این صورت مطرح می‌شود که در حکومت رضاشاه پهلوی، نظام آموزشی تبدیل به مجرای نفوذی برای دولت شده بود که از طریق فرهنگ‌سازی و تخریب شاخصه‌های فرهنگی گذشته به پیشبرد سیاست‌های حکومتی کمک می‌کرد و در سیاست‌گذاری و اجرای برنامه‌های نوسازی، روشنفکران حکم نیروهای کمکی و مغز متفکر حکومت را داشتند.

واژه‌های کلیدی: حکومت متمرکز، تجدد، ناسیونالیسم، دانشگاه، تربیت معلم

## سخنی درباره منابع

در ارتباط با تاریخ معاصر ایران منابع فراوانی وجود دارد که بیشتر توسط شاهدان عینی حوادث نگاشته شده اند و وجود اسناد بی شمار از این عصر درستی یا نادرستی مطالب این منابع را اثبات می کند. منابعی که از آن ها در تحقیق مورد نظر استفاده شده است نویسندگان اغلب آن ها از کارگزاران حکومتی و مسوولان نظام آموزشی بودند. مجلات و روزنامه های این عصر هم جزو منابع دست اول محسوب میشوند. منابع داخلی به زبان فارسی و معمولا در راستای تایید برنامه های حکومتی بودند که اقدامات و عملکرد دولت در مورد نظام آموزشی را روایت کرده و از آن ها تمجید کرده اند. هم زمان و در دوره بعدی تعدادی منابع به زبان خارجی تالیف شدند که درباره اوضاع ایران مقارن به قدرت رسیدن رضاخان و تحولات ایران در دوره حکومت وی صحبت کرده اند.

عیسی صدیق به عنوان یکی از کارگزاران وزارت فرهنگ حکومت تالیفاتی با عناوین تاریخ فرهنگ و تمدن ایران، روش نوین آموزش، یادگار عمرو... دارد که روند تغییرات نظام آموزشی در دوره مورد بحث را توضیح می دهد. دیدگاه وی در مورد نظام آموزشی تا قبل از مسافرت به آمریکا استفاده از الگوهای فرانسه بود اما به دنبال آشنایی با نظام آموزشی آمریکا با تالیف کتاب یکسال در آمریکا به برتری این نظام و لزوم استفاده از آن در نظام آموزشی ایران تاکید می کند.

برخی منابع هم در قالب خاطرات کارگزاران سیاسی منتشر شده اند که در میان مطالبشان به تحولات آموزشی نیز اشاره شده است که گاه خود نیز در آن ها دخیل بوده اند. مانند خاطرات فرخ یا خاطرات علی اصغر حکمت. حکمت به خاطر تحصیل در فرانسه متمایل به الگوهای آموزشی این کشور بود و در دوره وی

در دبیرستان‌ها الگوهای فرانسوی پیاده شدند. برعکس صدیق که نظام آموزشی آمریکا را می‌پسندید. مهدیقلی هدایت در قالب خاطرات خود، مانند حسن اعظام قدسی به صورت جسته و گریخته به تغییرات آموزشی و مطالب درسی در این دوره می‌پردازد که به صورت روایی برخی از تغییرات را که در مسیری خلاف سنت‌های دینی جامعه صورت گرفته و عواقبی به دنبال داشته، یادآوری می‌شود.

نظام تربیت معلم هم که در دوره مورد بحث به شکل جدی و گسترده مورد توجه قرار گرفت منابعی را به خود اختصاص داده است. کتاب تربیت معلم در پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی نمونه این مورداست. برخی منابع لاتین نیز که به صورت ترجمه به این دوره تعلق دارند به تغییرات آموزشی این دوره پرداخته‌اند. رضاشاه کبیریا ایران نوعنوان کتابی است که توسط الول ساتن تالیف و به وسیله جواهر کلام و عبدالعظیم صبوری ترجمه شده است. در این کتاب نوسازی آموزشی و تحولات لازمه ترقی و پیشرفت ایران شمرده شده و با دیدی تحسین آمیز به آن‌ها تغییرات نگریسته شده است. در حالی که نقطه مقابل این اثر تاریخ نوین ایران قرار دارد که ضمن نقل تحولات آموزشی از عدم توجه حکومت به توسعه این نظام در مناطق روستایی و استفاده از زور جهت انجام اصلاحات انتقاد می‌کند.

پیتر آوری به عنوان نویسنده ای خارجی در جلد دوم تاریخ معاصر خود به تغییرات به دیده نیاز عصر می‌نگرد و در کنار این ضروریات به برخی از جنبه‌های نوسازی اشاره دارد که در راستای غربی کردن ایران صورت گرفته اما مورد پذیرش جامعه نبوده است. وی در این مورد طبقه سنتی را در نظر داشته است. در میان مجموعه مقالات، مقاله اختصاصی استفانی کرونین در مورد نظام آموزشی ایران در دوره رضاشاه، چون همراه با تبیین برخی موانع در راه نوسازی آموزشی است جایگاه خاصی دارد.

در بحث از آموزش زنان اثر بدرالملوک بامداد با عنوان زن ایرانی از انقلاب مشروطه تا انقلاب سفید به موقعیت اجتماعی زنان و روند آموزش آن‌ها در این دوره اشاره شده است.

منابع دیگری نیز وجود دارند که ضمن بررسی اوضاع اقتصادی و اجتماعی و سیاسی ایران در دوره رضاشاه به برخی اقدامات آموزشی نیز اشاره دارند که صرفاً روایت عملکردها می‌باشند.

از میان مجلات و روزنامه‌ها کاوه، ایرانشهر، آینده، فرنگستان، تعلیم و تربیت و آموزش و پرورش

حاوی اندیشه‌ها و دیدگاه‌های روشنفکران عصر هستند که نقش مهمی در روشن شدن مبانی نظری  
نوسازی آموزشی دارند. روزنامه اطلاعات حاوی بیشترین خبرهای مربوط به تحولات آموزشی بود. در  
برخی شماره‌های این روزنامه آگهی‌های مربوط به اعزام دانشجو، گشایش مدارس، شروع به کار برخی  
استادان خارجی و ... چاپ می‌شد که منبع آگاهی بخشی مهمی به شمار می‌آیند.

در مجله تعلیم و تربیت بر مساله تربیت دانش‌آموزان در مدارس و حتی تقدم آن بر امر آموزش تاکید  
می‌شده است. مجله کاوه هم جزو نخستین مجلاتی بود که بر اهمیت ورزش و اجباری شدن آن در مدارس  
تاکید کرده و دایما از لزوم و نحوه اصلاحات جهت ترقی کشور صحبت می‌کند.

## فصل اول

### نظام آموزشی در ایران قبل از مشروطه

#### مکاتب و مدارس آموزش سنتی

نظام آموزشی در ایران به شکل سنتی تا زمان افتتاح دارالفنون رواج داشت و حتی بعد از آن نیز سیر خود را هر چند به صورت محدود و با تغییراتی ادامه داد. در این شیوه که کاملاً ابتدایی و سطح علمی آن پایین بود، روحانیون یا همان علما، معلمان مکاتب و مدارس بودند و شاید بتوان گفت قشر باسواد جامعه هم اینان بودند.

برای تحصیل و آموزش هیچ اجباری نبود. تا قبل از ورود به مکتب، کودک تحت سرپرستی مادر خود آموزش لازم را می‌دید. بعد از هشت سالگی آموزش به طور رسمی و مکتبی در بیرون از منزل و در مکاتب انجام می‌یافت. کلیه مواد درسی عبارت بود از مختصر سواد خواندن و نوشتن و دانستن احکام مقدماتی شرع و حفظ کردن چندسوره قرآن به عربی که بیشتر فاقد فهم معانی بود (رشدیه، ۱۳۷۰: ۲۴). به این ترتیب شکلی از آموزش در راستای احکام دینی - با توجه به فضای سنتی و دینی جامعه - توسط روحانیون اعمال می‌شد که حافظه فرد می‌بایست آنچه از سوی معلم ارائه می‌شد از طریق تکرار دسته جمعی به خاطر بسپارد. قبل از دارالفنون آموزش و پرورش ایران عمدتاً مذهبی و فلسفی بود (سرمد، ۱۳۷۲: ۹۰).

شیوه آموزش و حضور در کلاسها به صورت استاد و شاگردی بود و دانش آموزان بر روی زمین می‌نشستند. آنچه از سوی استاد ارائه می‌شد بدون چون و چرا و یا فهمیدن آن باید پذیرفته می‌شد. سطح پایین دانش و آموزش یا عدم توجه جدی به آن زمانی مشخص می‌شود که تعداد فراگیران مکاتب در نظر گرفته شود. تعداد

شاگردان مکاتب و حتی مدارس از ۱۰-۱۵ نفر تجاوز نمی کرد. تنها گاهی در بالاترین حد و در پیشرفته ترین مدارس به سیصد نفر می رسید (رشدیه، ۱۳۷۰: ۲۶). از نظر سطوح تحصیلی نیز سه سطح ابتدایی، متوسطه و عالی وجود داشت که موقع ورود به کلاس بالاتر، فرد مورد امتحان قرار نمی گرفت. «میزان تحصیل دانش آموزان (شاگردان) از روی تعداد کتبی که تمام نموده اند، مشخص می شد» (همان جا).

کسروی مدارس قدیم را از زبان هم عصرانش و حتی پیش از آن مسجد می خواند. «چون بیشتر مکاتب داران مسجدها را برگزیدندی و مکتب گردانیدندی این بود که آنها را مسجد نیز خواندندی» (کسروی، ۱۳۶۳: ۹). به تناسب دروسی که در این مدارس آموزش داده می شد و کاربردشان برای شاگردان، کسروی آنها را به دو تقسیم میکند. گونه ای از درس خواندن بود که کسانی که ملاشدن خواستندی در آن مدارس خواندندی و دیگری از آن مکتبها که بچگان در آن خواندن و نوشتن یاد گرفتندی (همان جا).

مقدمات طب و حساب بنا به ضرورت نیاز در جامعه بود. چنان که مغازه داران جهت حساب و کتاب فرزندانشان را به مکتب می فرستادند. اما به مکاتب ابتدایی چندان اهمیتی داده نمی شد. مکتبهای ابتدایی عبارت بود از دکه های که در بازارها و سرگذرها و گاهی در مسجدهای کوچک برای تعلیم کودکان دایر بوده که بودن نکته های بسیار نیز بر مشکلات می افزود (دولت آبادی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۱۸۰).

با این همه برای تعلیم و تربیت و روند آموزش سنتی مشخصه هایی را می توان در نظر گرفت که برجسته ترین آنها بدین قرار است:

آموزش مکتبخانه ای عده معدودی را شامل می شد و از این عده نیز افراد معدودتری وارد مراحل بالاتر تحصیل در حوزه های علمیه می شده اند. مکاتب خودکفا بودند و حوزه های علمیه عموماً از راه درآمد مختصر موقوفات و محدود کمک های مردم که در اختیار علما قرار می گرفت به حیات خود ادامه می دادند. البته نفوذ معنوی روحانیون طراز اول عاملی بود که معمولاً دولت مردان را از مداخله در نظام مدارس منع می کرد (سرمد، ۱۳۷۲).

علاوه بر مکتب خانه ها و حوزه های علمیه، در مساجد و تکایا نیز محصلین زیر دست شیوخ و سادات معلم سوادی آموخته و خواندن و نوشتن را فرا می گرفتند. به این ترتیب می توان سازمانهای تربیتی آن روز

را مکتب، مسجد، تکیه و حوزه علمیه دانست که مکتب متداول ترین شکل آن ها بود و حتی سال ها پس از مدارس جدید نیز به حیات خود ادامه داد (همان: ۹۸). در مورد مکتب ها نیز آنچه در زمینه ی آموزش تاسف بار است مکتب داران بیش از آنکه با اصول آموزش و پرورش آشنایی داشته باشند، با استفاده از زور و تهدید آن چه را که خود می دانستند و حتی به عنوان تنها علم تصور می کردند به دانش آموزان انتقال می دادند. در نتیجه هیچ مفهومی از برنامه ریزی آموزشی و درک و فهم آن توسط شاگردان تصور نمی شد. مکتب داران معلمانی بودند که خود معلومات و سواد کافی نداشتند و در آنجا بیشتر به آموزش احکام مذهبی، خواندن قرآن و صرف و نحو عربی می پرداختند (ترابی فارسانی، ۱۳۷۸: ۱۰).

شکلی از آموزش به صورت خصوصی در منازل هم رایج بود که بی شك آن هم اختصاص به طبقه ثروتمند داشت. استفاده از معلم سرخانه جنبه عمومی نداشت. بسیاری از این معلمان سرخانه برای دختران در نظر گرفته می شد که می بایست جزو محارم باشند. در نتیجه زنان باسواد و عالم فقط در خانه خواص امکان پرورش می یافتند (همان جا).

مکتب خانه ها یا همان آموزش سنتی تحت هیچ نوع ضابطه رسمی و دولتی قرار نداشتند و دولت هیچ نظارت و دخالتی در امر آموزش اعمال نمی کرد. هر چند از شاگردان ماهیانه جزیی دریافت می شد اما کفاف مخارج مکتب دار را نمی کرد و وی ناچار به امور دیگری نیز می پرداخت. در این صورت آن هایی که بزرگتر بودند از طرف مکتب دار به نام خلیفه مامور تعلیم کوچکترها می شدند (صدیق، ۱۳۱۹: ۵۰۴). نداشتن تحصیلات عالی مکتب داران و بیسواد بودن آنان بالتبع تاثیر خود را بر جای می نهاد. این بیسوادی، حرف و صنایع کشور را در حال رکود نگه داشته بود (نواب، ۱۳۷۲: ۱۲).

از طرفی آموزشهای صورت گرفته نیز حول موضوعات دینی و شریعت و در حد نیازهای مغازه داران در زمینه حساب در حد ابتدایی بود. اما از آنجا که این مکتب خانه ها از طرف دولت حمایت نمی شدند در نتیجه از نوعی استقلال مالی برخوردار می شدند که خود مانعی از دخالت دولت در امر آموزش بود. آن دسته از افرادی هم که آموزش را خوب در می یافتند در واقع تعلیم و تربیت اجتماعی آن روز را به معنی کامل کلمه در محدوده برنامه های بسته مدارس اخذ می نمودند (همان جا).



می توان گفت آموزش و پرورش سنتی تقریباً چندان کاربردی در زندگی اجتماعی فارغ التحصیلان نداشت چرا که معلمان چیزی برای ارایه نداشتند. «به تعبیر عین السلطنه... معلمان همان آخوندهای معلوم الحال بودند... درخانه بزرگان گلستان، دیوان حافظ و شریعت از روی رساله خوانده می شد. کتب عربی هم به قدری سخت و بد تحریر شده بود که محال بود یاد بگیریم» (سالور، ج ۱۰: ۷۹۱۹).

مدارس دینی را نیز می توان جزو مدارس آموزش سنتی محسوب کرد. بدین لحاظ که نه تنها جز شریعت در آن تدریس نمی شد، بلکه شیوه آموزش آن نیز همان روش استاد شاگردی و حفظ کردن مطالبی بود که استاد به شاگردان می آموخت. فارغ التحصیلان آن نیز به شغل روحانی می پرداختند. اداره چنین مدارسی نه تنها تحت نظارت و ضابطه دولتی نبود بلکه به صورت وراثتی در اختیار روحانیون باقی مانده بود که تامین هزینه های مالی آن از راه اوقاف، استقلال آن را کامل می کرد. آنچه در مورد این مدارس جالب است اینکه به شاگردان آن ماهیانه مبلغی پول پرداخت می شد. در نتیجه انگیزه ای بود برای حضور برخی در آن، و بسیاری از چنین شخصیت ها هیچگاه تمایلی به ترک این مدارس از خود نشان نمی دادند. «بسیاری از ارادل و اوباش در لباس طلبگی درآمده، همه کاری کنند غیر از دیانت» (دولت آبادی، ۱۳۶۲: ۳۴۷).

بعد از اتمام دوره مکتب خانه کسانی که تمایل به ادامه تحصیل داشتند (آن هم در سطح عالی) وارد چنین مدارسی می شدند. در کنار علوم شرعی، نجوم، طب و ریاضیات نیز تدریس می شد اما انگیزه و غلبه با شریعت بود. تا پنجاه سال قبل، این مدارس به منزله دانشگاههای ایران بودند. آنها اغلب به صورت شبانه روزی اداره می شدند و از استادان بزرگ و کتابخانه های معتبر و موقوفات زیاد برخوردار بودند (صدیق، ۱۳۱۹: ۵۰۴).

هر اندازه سطح تحصیل در این مدارس بالاتر میرفت درسها سختتر می شد. بنابراین تعداد شاگردان نیز کمتر. شاید برای اتمام دوره تحصیل در مدارس دینی زمان پایانی وجود نداشت. درس خواندن در این مدارس به سه مرحله مقدماتی، متوسطه و عالی تقسیم می شد و در هر مرحله اشخاصی تدریس می کردند که از نظر عمق و کیفیت دانش متفاوت بودند. عالی ترین مرحله تحصیل در آن ها رسیدن به درجه اجتهاد

بود (سرمد، ۱۳۷۲: ۹۸). علیرغم مشخصه های چنین مدارسی در کنار سایر مکانهای آموزشی که در پیش به آن ها اشاره شد مسلم است عدم تطابق آموزشهای آنها با اوضاع و مقتضیات زمان و روند روبه تحول جهان بود.

### مدارس آموزشی به سبک جدید و مشکلات آنها

در پی ظهور مدرنیته غربی و تغییرات گسترده و فراگیر در عرصه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی علمی و فنی که به تدریج چهره جهان را دگرگون ساخت، رفته رفته شیوه و سبک زندگی و تفکر جهانیان به ویژه فضاهای سنتی دستخوش تغییر گردید. از این رو در هر فضای سنتی زمانی خواهد رسید که نیاز به تغییرات و خروج از چارچوب موجود و در پیش گرفتن شیوه های جدید احساس شود. در تاریخ معاصر ایران یکی از فضاهای سنتی مربوط به آموزش و پرورش بود. مطرح شدن نیازهای جدید علمی و عدم کارایی و پاسخگویی شیوه های پیشین، این اندیشه و انگیزه را در بین طالبان علم پدید آورد که عرصه ی علم نیاز به تغییراتی دارد که کل سیستم آموزشی را باید در بر بگیرد. اما برای رسیدن به آن، زمان طولانی نیاز بود چرا که شکستن سنتها و برپایی نظام جدید مخالفان و مشکلاتی داشت که گذشتن از آنها به سادگی ممکن نبود. در این شیوه ی جدید شکلی تازه از مدارس و شیوه های تدریس در نظر گرفته شده بود که موضوعات درسی آن نیز با گذشته تفاوت داشت. با این همه نخستین تغییر در حوزه آموزشی ایران و در حقیقت اولین مدرسه به سبک جدید آن هم در مقطع عالی دارالفنون بود که قبل از هر چیز يك موسسه دولتی شمرده می شد. این مدرسه که سه سال پس از گشایش دارالفنون عثمانی تاسیس شده بود در راستای نیازهای جامعه خصوصا در زمینه مشکلات نظامی فعالیت می کرد و مواد درسی مدرسه را نیز علمی در این زمینه شکل می داد. امیر کبیر مدرسه را تاسیس کرد تا با کمک استادان خارجی به کادرهای آینده دولت آموزش مدرن بدهند (دیگار، ۱۳۷۷: ۱۰۵).

تدریس مواد درسی مشخص چون پزشکی، پلی تکنیک، اسلحه سازی، صابون سازی و علوم نظامی و شبه نظامی ناشی از شرایط کشور به خصوص آشنایی با غرب و رواج اندیشه تجددخواهی به خصوص در

زمینه سیاسی، موجب نگرانی ناصرالدین شاه می شد (یغمایی، ۱۳۷۶: ۵۲). هرچند در مدرسه از زبانهای روسی و انگلیسی نیز استفاده می شد اما غلبه با زبان فرانسه بود. پیشرفتهای مدرسه آن را تبدیل به یک مرکز عالی علمی کرده بود. «در فنون نظام احتیاج به مشاق اروپایی که برای تعلیم افواج جدید لازم بود مرتفع گردید» (مستوفی، ۱۳۴۳، ج ۱: ۶۸).

توجه به مدرسه ای با سبک و سیاق جدید از طرف دولت مطرح شدن موضوع دیگر را نیز نشان میدهد و آن افزایش قدرت حکومت و تمرکز بخشی به آن است. خانم رینگر در کتاب آموزش دین در دوره ی قاجار به تفصیل این موضوع را مورد بررسی قرار داده و معتقد است که در راستای این مدرسه تلاش می شد پاسخگویی و کارآمدی دستگاه اجرایی افزایش و اختیارات قضایی علما کاهش یابد (رینگر، ۱۳۸۱: ۸۱). چنانچه این افزایش قدرت و تمرکز را از طریق مدرسه جدید و نظارت بر روند عملکرد آن در نظر بگیریم، می توان گفت نظام آموزشی جدید و متفاوت از نظام سنتی که تحت کنترل و نظارت دولت باشد می تواند مراکز قدرت را به سوی یک نهاد، آن هم دولت سوق داده و در یک نقطه تمرکز بخشد. به این ترتیب نظام آموزشی تبدیل به وسیله ای جهت رسیدن دولتها به اهداف سیاسیشان در می آید. دولتها هر زمان با چنین نیازهایی مواجه شدند بحث اصلاحات را پیش کشیده و نظام آموزشی را دچار دگرگونی کرده اند. این موضوع در بحث اصلاحات نظام آموزشی در دوره رضاشاه بیشتر مورد بررسی قرار خواهد گرفت. البته در مورد عملکرد دارالفنون نباید همیشه جنبه مثبت و پیشرفته آنرا در نظر بگیریم. از آنجا که این مدرسه دولتی و تحت نظارت آن بود میزان عملکرد آزادانه آن محدود می شد. پیشنهادهای مدیران و معلمان و همینطور اهداف آموزشی تابع منافع دربار بود (همان: ۹۱).

اولین مدرسه به سبک جدید، در مقطع ابتدایی و توسط میرزا حسن رشیدیه تاسیس شد که جنبه خصوصی داشت. وی ساکن شهر تبریز بود و مدتی را در خارج از ایران زندگی کرده و به شیوه های جدید تدریس آشنا گشته بود. وی در بازگشت به وطن تصمیم گرفت تا آنها را در کشور خود پیاده نماید. تبریز نخستین شهری بود که چنین مدرسه ای را به خود دید. «رشیدیه اولین دبستان را در سال ۱۳۰۵ ه.ق تاسیس کرد که با اسلوب جدید تدریس الفبا توانست به سرعت دانش آموزان را باسواد کند... در پایان سال امتحانات برگزار می شد» (رشیدیه، ۱۳۷۰: ۲۸).

ورود این شیوه جدید و آگاهی از میزان یادگیری دانش آموزان از طریق امتحان که کاملاً با شیوه سنتی مغایر بود نتایج کمی و کیفی بهتری در بر داشت. اما جامعه آن روز تا چه حد پذیرای این شیوه شد و عکس العمل معلمان چه بوده، موضوعی است که نظام آموزشی ایران را در آن دوره برای مدتی به خود مشغول داشت. «مکتبداران که پیشرفت مدارس جدید را مخالف مصالح خود می دیدند، به رشدیه تهمت تکفیر زده مدرسه را خراب کردند» (همان). این مبارزه و مخالفتها پی در پی از سوی جامعه سنتی مخالف با شیوه نوین صورت می گرفت که در ارتباط با رشدیه تا شش مرحله پیش رفت و مدرسه ای که بعد از آن تاسیس شد توانست تا سه سال پابرجا بماند. با این حساب اجرای برنامه های نوین آموزشی نیاز به حمایتی جدی از سوی طبقه ای قدرتمند داشت. این حامیان را کسانی می توانستند تشکیل دهند که هم از قدرت مادی و اجرایی برخوردار بوده و مهمتر اینکه به میزان بالای نتیجه بخشی نظام جدید معتقد باشند. امین الدوله جزو چنین شخصیت هایی بود و در طول اقامتش در آذربایجان با مشاهده موفقیت شیوه جدید رشدیه از وی حمایت کرد. نیرومندترین موج مخالفت با رشدیه از سوی روحانیون (معلمان سنتی) صورت می گرفت که هر نوع تغیی در روضه موجود را به زیان خود می دیدند. «امین الدوله در چند ماه اقامت در تبریز بهتر اقدامی که کرده حمایت از تاسیس مکتب رشدیه بود ( دولت آبادی، ج ۱: ۱۸۰). هر چند امین الدوله در این زمینه منافع حکومت را نیز در نظر داشت، اما حمایت های وی و دعوت بعدی او از رشدیه برای توسعه نظام آموزشی به سبک جدید موثر بوده، طوری که در نتیجه این حمایت مدارس جدید در تهران نیز رونق پیدا کردند. امین الدوله در این راه شاه را متقاعد کرد که این اقدامات و توسعه معارف حتی در جهت تضمین حکومت وی ضروری است و تنها نگهدارنده او از حمله افکار تجددخواهان سرگرم نمودن آنها به توسعه معارف است (همان: ۱۸۵).

دوران صدارت امین الدوله را می توان دوره جدید برای نظام آموزشی ایران و توسعه معارف دانست که بعد از يك دوره رکود جان تازه ای به آموزش و معارف بخشید. این وزیر دانشمند سد منع تحصیلات را شکست و طالبان اصلاح و ترقی مملکت مقدمه هر ترقی و اصلاحی را نشر معارف دانسته، با شور و شوق به این کار پرداختند (افشار، ۱۳۰۲: ۵۷۸). در سال ۱۳۱۵ ه. ق اولین دبستان به سبک جدید در